

نوشته‌ی : اسماعیل نوری‌علاء

زوال منابع مالی سینمای ایران

همه خواستار «سینمای خوب» هستیم، ما ،
دولت ، مطبوعات و تماشاگران؛ اما سینماچه خوب
و چه بد ، پاورچین پاورچین بسوی نابودی پیش
می‌رود. سینما که نباشد اصلاً خوب و بد مفهوم نخواهد
داشت. و اگر این فرض درست باشد آیا نباید فعلاً نگران
سینما باشیم نه سینمای خوب ؟

درست است که فیلم ساختن ذوق می‌خواهد ، استعداد می‌خواهد ، سواد می‌خواهد ، شور می‌خواهد ، عشق ورزیدن می‌خواهد؛ این‌ها همه درست است ، اما فیلم ساختن قبل از هر چیز پول می‌خواهد ، یعنی سرمایه‌گذاری می‌خواهد ، یعنی تهیه‌کننده می‌خواهد ؛ این وجه تمایز سینماست . کدام هنر دیگری را سراغ دارید که لازمهٔ پرداختن به آن، پیش از وجود هنرمند، وجود تهیه‌کننده و سرمایه‌گذار را ایجاب کند ؟

سینمای ایران - چه خوب و چه بد - پاورچین پاورچین بسوی نابودی می‌رود ؛ یعنی تهیه‌کننده‌های ما دارند ورشکست میشوند .

تهیه‌کننده‌ها، مثل آتش‌گردانی که جرقه‌ها را باطراف می‌پراکند، پول را بدست‌هایی دیگر می‌سپارند که آن را به سینما برنخواهند گرداند .

پول سینما در داخل سینما نمی‌گردد، تهیه‌کننده روز به روز بی‌پول‌تر و درعین‌حال آلوده‌تر میشود و پول او به جیب کسانی می‌رود که میلی به تهیه فیلم ندارند و یا اگر دارند راه برگشتن پول برایشان وجود ندارد . این یعنی خشک شدن تدریجی منابع مالی تولید فیلم در ایران .

۱

آیا سینمای ایران روی شاخ چهار تا و نصفی هنرپیشه می‌گردد ؟ این فرمول قطعی نشده است، اما آن چهار تا و نصفی هنرپیشه این ادعا را دارند و دلیلی هم برای رد ادعایشان نیست. اینطور شایع است که فیلم بدون حضور و بازی آنها نمی‌فروشد . در بازار عرضه و تقاضای آزاد چه کسی زودتر از این‌ها موی دماغ فیلم و تولیدکننده می‌تواند بشود ؟

تهیه فیلم مقدار اجتناب ناپذیری خرج دارد . خرج صحنه هست، هزینه لابراتوار و

فیلم خام هست، هزینه تبلیغ هم هست. اینها قیمت های تقریباً ثابتی دارند. جمعشان هم در حدود ۲۵۰ هزار تومان است. از مخارج فیلم باقی می ماند پول هنرپیشه ها. تهیه کننده ای که برای همه مخارج اجتناب ناپذیر فیلمش ۲۵۰ هزار تومان کنار می گذارد فکر می کند برای هنرپیشه ها چقدر باید بدهد؟ آن چهار تا ونفی هنرپیشه حدود معادل همین مبلغ را فقط برای دستمزد خود می خواهند، یعنی دستمزد ایشان را که کنار بقیه هزینه های فیلم می گذاری یکباره خرج تولید فیلم بالغ بر نیم میلیون تومان می شود. (تازه دستمزد بقیه هنرپیشه ها مانده است. تهیه کننده که نمی تواند تلافی کند همین جاست. این روزها سینمای ایران دچار تورم هنرپیشه، کارگردان و سناریست شده است.

چهره های جدید یکی پس از دیگری از افق هنر طالع می شوند، چرا که دستمزدشان کم است یا دستمزدی نمی خواهند و یا حاضرند یک چیزی هم دستی بدهند! در عوض هنرمندان با سابقه و با تجربه مجبورند بی کار باشند.

تهیه کننده صدا ایشان می کند و می گوید فلانی، درست است که دستمزد تو ده هزار تومان است، اما من بیشتر از دوهزار تومان به تو نمی توانم بدهم. دستمزدهای غیر از آن چهار تا ونفی یک مرتبه می افتد پایین پنج هزار تومان، در ازای چقدر کار؟ یک فیلم لااقل سه ماه طول می کشد، تا فیلمبرداریش آنطور تمام شود که هنرپیشه ها مرخص شوند.)

نگاهی به جدول منظم به تقاضای پروانه فیلمسازی که به وزارت فرهنگ و هنر تسلیم می شود، نشان می دهد که ۵۰٪ مخارج همه فیلم ها پول هنرپیشه است.



البته یکی از عوامل این «سناره سازی و سناره بازی»، نحوه پخش واقعاً بی نظیر فیلم در ایران است. صاحب پخش فیلم و صاحب سینما فیلم را نمی بیند، اما معامله باید صورت بگیرد؛ حتی بعضی از تهیه کنندگان منابع مورد نیاز خود را از طریق مساعده دریافت می کنند. یعنی فیلم پیش فروش می شود، پس معامله باید برچه اساسی صورت گیرد؟

آشناترین معیار نام هنرپیشه است، تهیه کننده برای اینکه بتواند هرچه زودتر برای فیلمش اکران بگیرد و در عین حال مساعده دریافت دارد به اسم آن چهار تا ونفی احتیاج دارد. این اسم ها شناسنامه فیلم های او هستند.



این وضع را ادامه همین وضع هم تشدید می کند، یعنی حال که فیلم روی شاخ یک هنرپیشه گشت و اطراف این هنرپیشه را چهره های جدید و ارزان و بی تجربه پر کردند

خود بخود شاخصیت این هنرپیشه بیش از پیش می شود. يك وقت نگاه می کنی می بینی ترکیب فیلم ها چنان است که اگر این يك نفر را هم نداشت هیچ نداشت.

اما پولی که به این چهار تا ونصفی داده می شود به سینما بر نمی گردد. اگر برمی گشت درست بود که پرداختش برای تهیه کننده شاق بود اما بهر حال در سینمای ایران و چرخش کار آن تأثیری نداشت. در مشاغل دیگر دستمزدی که پرداخت میشود برای چرخیدن زندگی است. يك نفر با همه اهل و عیال و دنگ و فنگش چقدر خرج دارد؟ بقالی که درآمد بیشتر دارد بقالیش را رونق می دهد. پول بیشتر کار بیشتر تولید می کند.

اما این ها که گاه تا بیست برابر دستمزد واقعی کارشان دریافت می کنند (و در عین حال با نوشتن ارقام بسیار کمتر در قرارداد ازدادن مالیات طفره می روند و در نتیجه يك درصد سهم تعاون بیکاری و بازنشستگی سندیکای هنرمندان را هم به کمال نمیدهند تا بدرد بیکاران و محتاجان بخورند) این پول را از دایره گردش سینمای ایران خارج میکنند. یعنی مرتباً سینما را فقیرتر می سازند.

(بله هستند یکی دو تا از این چهار تا و نصفی که در کار تهیه فیلم هم سرمایه گذاری می کنند).

اما این سرمایه گذاری مقرون به صرفه نیست. آنها این کار را در راه تثبیت موقعیت و محبوبیت خود می کنند.

فیلمی که آنها میسازند برای بزرگ کردن خود آنهاست در يك ساختمان دراماتیک ضعیف و آبکی و ساختگی، بطوری که بر گهای درخت هم در جهت ترفیع موقعیت طرف مربوطه روی شاخه ها تکان می خورند!

این کار، حاصلی جز شکست ندارد. فیلم تولید شده است اما کالایی ورشکسته است، نه ارزش عنایت معنوی دارند و نه بازده اقتصادی!

تهیه کننده ای که فیلم ساخته شده رادر دست دارد اگر امکانات نمایش آنرا پیدانکنند در واقع ثروت هنگفتی را در چند نوار سلولوئید حبس کرده است .

پولی است که از گردش و بازدهی بازمانده است پولی است که مولد نیست بدین ترتیب برای نود درصد تولیدات سینمایی باید درصد معینی ضرر از این بابت هم حساب شود که اغلب آن را فراموش می کنند .

بدین لحاظ صاحب فیلم تاب خود داری از نمایش فیلم و جستجوی بهترین شرایط را ندارد. او باید هرچه زودتر از شر این حلقه های لعنتی خلاص شود. اگران به او بدهید، او زیر هر قرار دادی را امضاء خواهد کرد.

اینجا دیگر قانون جنگل حکمفرمایی کامل دارد . صاحب سینما سرمایه ای را مبدل به آجر و تیروخته کرده است .

در واقع سرمایه ای دارد که از خطرات گردش پول بدور است . پولش ساختمان عظیمی شده است که محکم روی زمین ایستاده است و می خواهد تا تولیدات تهیه کننده فیلم را در لای چرخ دنده آپاراتهایش مصرف کند .

درآمد نمایش فیلم هر روز که از آغاز نمایش می گذرد بدیهیست که کاهش می یابد، اگر در شب اول نمایش فیلم صد هزار تومان فروخته باشد در شب آخر هفته ناکزیر حدود بیست هزار تومان خواهد فروخت . اما صاحب سینما از جمع زدن کل فروش و تقسیم آن به شب های نمایش و در نتیجه بدست آوردن يك میانگین فروش اکراه دارد، اوفقط فروش شب های اول را دوست دارد، دلش می خواهد اگر میشد، هر شب يك فیلم تازه می گذاشت و همیشه کل فروش را می جید.

بین صاحب سینما و صاحب فیلم جنگی واقعی و شدید بر قرار است، صاحب فیلم که

محصولاتش را به آپارات صاحب سینما سپرده است آرزومی کند که فیلم بیشتر و بیشتر در آن آپارات بگردد و صاحب سینما هم می خواهد هر چه زودتر آپاراتش فیلم را بمکد و پس مانده اش را تف کند. اینجاست که در حین بستن قراردادها مسائلی نظیر «حداقل فروش» و «کس شدن پورسانت» پیش می آید.

صاحب گروه سینمایی يك یا دو سینما را انتخاب می کند و قرار می گذارد که اگر سر هفته فروش این سینماها از مبلغ معینی کمتر شد فیلم را عوض کند.

این اول مکافات است. شبهای آخر واقعاً ماجرا دیدن دارد. صاحب فیلم تمام اهل و عیال و فك و فامیل و دوستان و اعوان و انصار را ردیف می کند جلوی سینمای مورد نظر که بلیط بخرند و فروش را در حد قرار داد نگه دارند که فیلم به هفته دوم برود و صاحب سینما هم با همه قدرت می کوشد تا فروش را به اصطلاح «بیاندازد». مامور کنترل دستور دارد بلیطها را پاره نکرده به گیشه برگرداند و نماینده تهیه کننده وظیفه دارد مواظب مامور کنترل و گیشه باشد!



«نماینده» موجود جالبی است. يك هفته به نمایش فیلم مانده سروکله اش در دفتر تهیه فیلم مربوطه پیدا می شود. زندگیش از این راه می گذرد. حقوق زیادی نمیگیرد؛ پولی بخور و نمیر برای محافظت سرمایه تهیه کننده! اما همین نماینده هم اغلب قابل خرید است. فیلمی که دارد در يك سینما چهار هزار تومان می فروشد اگر فردا شب عوض شود فروش فیلم جدید بیست هزار تومان خواهد بود. پس آیا صرف نمی کند آقای صاحب سینما پانصد تومان هم بطوری که کسی نفهمد - در جیب آقای نماینده بگذارد و چشمهایش را بر روی عملیات محرر القول گیشه و کنترل بیندد؟



گیرم فروش نیافتاد، آیا تهیه کننده واقعاً می تواند مطمئن باشد که فیلمش به هفته دوم خواهد رفت؟ آیا اگر صاحب سینما، علیرغم همه قراردادها و شواهد فروش، فیلم را عوض کرد، کی میتواند دادش را از او بازستاند؟ به ضمانت های اجرائی هم خواهیم رسید. بهر حال وقتی چنین اطمینانی نباشد روشن است که تهیه کننده برای اینکه فیلمش به هفته دوم برود تن به شرایط تازه خواهد داد.

اگر از فروش فیلم تاکنون او و صاحب سینما پنجاه پنجاه برداشت می کردند. حالا صاحب سینما تهیه کننده را صدا میکند و می گوید اگر می خواهی فیلمت به هفته دوم برود

باید ۳۵٪ تو برداری و ۶۵٪ من ، و تهیه کننده هم سر از پا نشناخته زیر قرارداد را امضاء می کند .

اما در حال حاضر ضمانت اجرای قراردادها چه میتواند باشد جز اعتماد و ائتلاف منفی ؟ که وجود ندارد . وضع موجود از تهیه کنندگان رقباتی تشنه بخون هم ساخته است . فیلم یکی را که بناحق عوض کردند هیچ کس بفکر این نمی افند که بیائیم و این صاحب سینمای اچاف گر را « بایکوت » کنیم . زیرا بایکوت کردن او یعنی خوابیدن ثروت تهیه کننده ها ، درحالی که عوض شدن يك فیلم یعنی جا باز شدن برای فیلم های دیگر ! پس بقیه تهیه کنندگان در این جور مواقع هر چند که ظاهراً برای هم همدردی میکنند ، اما در باطن شاد و خوشحالند . پس درمقابل ظلم صاحب سینما هیچ ائتلافی ممکن نیست .

قرارداد نمایش خودش حکایت دیگری از این بیداد گری است . صاحب فیلم که سرمایه ای در گردش دارد و هر آن پولش در خطر گم شدن است - اگر صاحب سینما خیلی با انصاف باشد - از فروش هما نقد برداشت میکند که صاحب سینما ، یعنی سهم آنها باهم مساوی است ، آنها از چقدر فروش ؟ از هشتاد درصد . چرا که دولت بلافاصله ۲۰٪ از فروش را بعنوان مالیات و عوارض برمی دارد . بدین ترتیب وقتی فیلم را برداشتند و فروش را جمع زدند حدود چهل درصد آنرا به صاحب فیلم میدهند .

اما این چهل درصد هم اکثراً نقداً بدست صاحب فیلم نمی رسد صاحب سینما که پول را از من و شما نقداً جلوی گیشه دریافت کرده است ، آنها را در جیبش می گذارد و به صاحب فیلم چك و سفته وعده دار می دهد ، یعنی که برو دو ماه دیگر پولت را بگیر ، و در این دو ماهه نه تنها ربحی به این پول تعلق نمی گیرد ، بلکه صاحب فیلم درمانده مجبور است چك ها را زودتر از موعد پیش دلال ها و شرخرها « خرد کند » ! یعنی مبلغی از اصل چك را کم کرده و پول را دریافت دارد .

۳

صاحب فیلم ، از این چهل درصد ، تازه باید پول پخش فیلم را هم بدهد .

پخش فیلم دیگر چه صیغه ایست ؟
تهیه کننده ای که يك فیلم معین را ساخته است برای بدست آوردن اکران وسیله ای ندارد، و حتی اگر فیلمش پر هنرپیشه و از پیش شناخته شده باشد بر گهای برنده دیگری برای گرفتن امتیاز بیشتر از صاحب سینما ندارد . در اینجا عده ای واسطه بوجود می آیند که کارشان جمع کردن فیلمهای منفرد این و آن است . با جمع شدن این فیلمها پخش کننده دست بازاری برای معامله با صاحب سینما دارد و می تواند فیلمهای ضعیف تر را، بقول خودشان، « بگل دست » فیلمهای قوی تر « آب کند » !

اما همین پخش فیلم که قرارداد قاتق نان تهیه کننده شود اغلب قاتل جان او میشود، چرا که بالاخره صاحب فیلم منفرد نمی تواند بفهمد که فیلمش را در کدام شهرستان ها نشان داده اند و یا مبلغ کل فروش چیست . اینجا اغلب حسابها مخدوش و دفاتر مالی مفلوط هستند ، (راستی نمیرسید چرا صاحب سینما نباید سهمی از حق پخش را بپردازد ؟) .

در عین حال دفاتر فیلم اغلب به پیش خرید فیلمها میپردازند و به تهیه کننده ها در تمام شدن فیلم هایشان کمک می کنند . این کار نیز که ظاهری خدا پسندانه دارد در واقع نوعی سلف خری است . یعنی پس از تهیه شدن فیلم کسی که صاحب فیلم نیست خود صاحب فیلم است، از برگشتن فروش فیلم پخش کننده ابتدا آنچه را که داده است برمی دارد و در مازاد هم بین ده تا پانزده درصد بعنوان حق پخش با تهیه کننده شریک است !



باین ترتیب از کل فروش فیلم حدود ۳۰ تا ۳۵ درصد (اگر در دفاتر پخش حساب سازی نشود و اگر صاحب سینما هوس کند که پول صاحب فیلم را بدهد) به تهیه کننده می رسد . یعنی اگر فیلمی يك میلیون تومان فروش داشته باشد فقط سیصد هزار تومان آن به تهیه کننده می رسد و با همان حساب سرانگشتی که کردیم چنین تهیه کننده ای (که بابت يك فیلم با يك میلیون فروش حداقل صد و پنجاه هزار تومان پول هنرپیشه اول و همان مقدار هم پول آگهی داده است) تازه سیصد چهار صد هزار تومان راه دارد تا به پول اولیه خود برسد . پولی که حالا باید دهشاهی دهشاهی از سینماچی های شهرستانی گرفته شود .

در این میان دولت هم ۲۰٪ مالیات خود را از فروش فیلم برداشته است، یعنی دولت از همان اولین بلیط چهار تومانی که شما می خرید ۲۰٪ در فیلم شریک است ، در حالیکه این مالیات در واقع دارد بر سرمایه تهیه کننده بسته می شود نه بر سود او ! یعنی دولت از تهیه کننده مالیات بر سرمایه گذاری می گیرد ! اینجا هم پول همه ری می کند اما پول تهیه کننده آب می رود !

حالا خدا نکند که فیلمی در پیچ و خم بازبینی گیر کند - که اغلب نه از سر تمهید بلکه ناشی از بد شانسی صاحب فیلم است . اینجا دیگر حکایت خوابیدن سرمایه هنگفت ، نکول شدن سفته‌ها و برگشت چک‌هاست . يك وقت تهیه کنندگان را می‌بینی که چادر نماز سرش کرده است و دارد در می‌رود !

شماره پروانه نمایش و تاریخ صدور آن هم حکم نوبت را ندارد . ممکن است تو پروانه در دست یکسال منتظر شوی و دیگران مرتب فیلم بسازند و نمایش بدهند . بعضی فیلمها را وقتی می‌بینی بنظرت میرسد هنر پیشه‌اش ده سال جوانتر از فیلم دیگری هستند که از همانها در گروه دیگری نمایش داده می‌شود ، چه بد که بر تصویر هنر پیشه‌ها زمان نمی‌گذارد !

۴

گفتم که صاحب سینما بجای پول نقد به تهیه کننده چک و سفته وعده‌دار می‌دهد و تهیه کننده آن را پیش دلال‌ها و شرخرها خرد می‌کند ، یعنی مبلغی از اصل چک و سفته کم می‌کند و پول نقد دریافت می‌دارد . اما حکایت دلال‌ها و شرخرها به همین جا خاتمه نمی‌یابد . این‌ها در واقع بر سینمای ایران حکومت میکنند . کافیست مطمئن شوند که پولشان چهار میخه است و سوخت نخواهد شد ، آنوقت توی تهیه کننده پیشش صاحب اعتبار میشود و چک‌هایی را که تو بدون محل میکشی و بدست هنر پیشه‌وکار گردان و فیلمبرداری میدهی او برایشان خرد میکند . فیلم که پایان می‌رسد يك آدم نامرئی هست که اگر صاحب اصلی فیلم نباشد لااقل نصف به نصف با تو شريك است . با چک‌هایی که در دست دارد می‌تواند تو را به زندان بیاندازد ، یا فیلتم را توقیف کند . با همه‌ی این احوال در حال حاضر وجود این آدم‌ها برای تهیه کننده‌ها مغتنم است ، چرا که کارشان راه می‌افتد . تهیه کننده که روی گنجی از پول نقد نخوایید ، مقداری چک و سفته وعده‌دار در دست دارد ، مقداری اعتبار در بازار و مقداری فیلم . چک و سفته‌اش را آنها خرد کرده ، و چک و سفته‌بی محلش را هم برای دیگران نقد می‌کنند ، خدا پدرشان را بیامرزد .

اما دوسه حادثه مهم این وضع را هم مختل کرده است . مرگ «محمد کریم ارباب» که در دست شرخرها و دلال‌ها مقدار بسیار زیادی چک و سفته داشت (و چون آدم معتبری بود شرخرها و دلال‌ها چک و سفته او را راحت خرد می‌کردند) و همچنین ورشکست شدن سه تهیه کننده خیلی معتبر (که باز به شرخرها و دلال‌ها مقدار زیادی بدهکار بودند و حتی یکی از دلال‌ها برای دریافت

طلب خود حاضر شده است حدود سیصد هزار تومان از طلب کاریش را بپخشید! (موجب شده است که شرخرها و دلالها بفهمند که در سینما کف گیر به ته دیگ خورده است. این روزها شرخرها و دلالها از سینمای ایران کناره می گیرند. یکیشان دستگاش را از خیابان ارباب جمشید برچیده و دارد از ایران می دود (پولها را کجا می برد خدایمیداند!) دو تا شان هم پولشان را در زمینه های دیگر دارند بکار می اندازند. رفتن آنها یعنی تخته شدن دکان هشتاد درصد تهیه کنندگان فعلی. مسلماً با وضع فعلی میزان تولید فیلم در سال ۵۲ نصف امسال خواهد بود.

این روزها آنها که می گفتند با چک و سفته نباید فیلم ساخت به آرزویشان رسیده اند. حالا هر کس پول نقد دارد باید فیلم بسازد. آلوده ها بروند خانه و زنند گیشان را بفروشند! (انگار آن تهیه کنندگان بده بخت چک و سفته را از خانه پدرشان آورده بودند. کسی بروی خودش نمی آورد که چک و سفته را صاحب سینما دست این پدر مرده ها می دهد!)

باز هم هست. قصد روده درازی نیست و گرنه از آزادی فیلم فرنگی و خروج ارز، از تساوی مالیات فروش فیلم فرنگی و ایرانی، از گرانی بی جهت قیمت آگهی بخصوص در تلویزیون، از اجحاف بعضی از دوبلورها (که جای همان چهارتا و نصفی حرف می زنند) و چشم و هم چشمی گرینز ناپذیر در کار افزایش تصاعدی آگهی و از اینکه تلویزیون و مطبوعات هر وقت داشاں بخواهد قیمت آگهی را بالا می برند و ... و ... سخن می گفتیم! اما منظور فقط ترسیم دورنمایی است که شواهد متعدد فرارسیدن آن را بشارت می دهند!

۵

تهیه کنندگان البته شامه تیز دارند و بومی کشند و راه نجات را پیدا می کنند. یعنی پرواز را بلدند، اما اکثر اوقات بال پرواز ندارند. تهیه کنندگان منفرد می دانند که بین او و چهره جانانش، یعنی صاحب سینما، حجابی وجود دارد بنام بخش فیلم که ولی وقیم او شده است و از طرف او با صاحب سینما حرف می زنند.

پس اولین حرکتی که بخود میدهد بقصد این است که دست و بالش را از این مملکت

خلاص کند. دفتر و دستکی جور می کند، یادداشتی و پاکنی، و می نشیند پشت میز تحریری که با چک و سفته خریده است و اعلام می کند که بخش فیلم را خودم برعهده می گیرم.

اما بخش فیلم که بی فیلم بی معنی است، پس یا بدروغ اعلام می کند که چهار فیلم با مهم ترین چهره های سینمایی در این شرکت ساخته خواهد شد که در این مورد قبلاً صاحبان سینماهای شهرستان گول می خوردند و پول میدادند، اما حالا زرنگ شده اند و این حقه فایده ندارد. و یا بخود نجنبیده و واقعاً آلوده چهار پنج فیلم می شوند و تا خرخره شان زیر فرض میرود. حالا اگر بزنند و فیلم ها اکران پیدا نکنند و نفروشدند، حضرت آقای تهیه کنند بکراست از پشت میز اقساطی به زندان می رود.



اما آنها که توفیق می یابند تا بخش فیلم را برای بیاندازند و فیلم هایشان را هم به سلامت به اکران برسانند تازه درگیر مشکلات ناشی از اجحافات صاحب سینما می شوند. اینجا باز تهیه کننده ی صاحب بخش زرنگ بلافاصله ملتفت می شود که باید قدم دیگری هم بردارد. مشکل او در صورتی حل خواهد شد که خودش صاحب سینما هم باشد. یعنی با يك دست بسازد و با دست دیگر نمایش دهد.

این روزها همه تهیه کنندگان قصد خرید سینما دارند. آنها که در این کار توفیق می یابند، فیلم ساز باقی می مانند و آنها که نه، یا کنج زندان می خوابند یا عطای تهیه کنندگی را به لقایش می بخشند.



عده تهیه کنندگان واقعی و حرفه ای روز بروز کمتر می شود. آنها که مانده اند آلوده تر از آنند که بروند. آنها اگر فیلم نسازند بلافاصله در هم خواهند شکست ...

باین ترتیب اکنون به آسانی می توان سیمای جبهه تهیه کنندگان ایران را تجزیه و تحلیل کرد.

يك دسته از تهیه کنندگان صاحب دستگاه بخش و سینما هستند و در واقع بیشتر نمایش دهنده اند تا تهیه کننده، این ها اگر دست به تهیه فیلم می زنند بیشتر برای این است که از اوقات خوب نمایش - مثل اعیاد و جشنها - به نفع خودشان بیشتر استفاده کنند، و گرنه بیشتر بخش فیلم آنهاست که کار می کند ... اگر چه این ها را نباید تهیه کننده واقعی دانست ولی در واقع ماندگارترین تهیه کننده های آینده همین ها هستند. چهار تا و نصفی آدم که در آینده ای نه چندان دور همه کارهای تولید و نمایش را در دست خودشان قبضه خواهند

کرد .
حتی بررسی کار این عده نشان می دهد که حتی ایشان هم (بعنوان تهیه کننده) ورشکسته اند .
نمونه اش تخته شدن دستگاه های تولید متعددی مثل آن یکی که متعلق به پدر و پسران
مجتهدی بود .

دسته ای دیگر تهیه کنندگانی هستند که فعلاً نگران پولشان نیستند . مثل شرکتهای
تولیدی که بانک داران در کنار کارشان بوجود می آورند .

این ها احتیاج به پیش فروش کردن فیلم ندارند و در عین حال می توانند در مقابل
بازگشت بطلی سرمایه صبر کنند (این واقعیتی است که فیلم ایرانی ضرر نمیدهد ، اما تا
بازگشت پول ، تهیه کننده نابود شده است . برنده شرخرها و واسطه ها و صاحبان سینماها هستند) .
و یا مثل بعضی از این جوانان پولدار که به منظورهائی کاملاً غیر سینمایی دست به ایجاد
دفاتر (یکصد تختخوابی) فیلم می زنند ... و بالاخره کسانی که از سر بی اطلاعی با دردست
داشتن پول و پلهای و با فریب خوردن از خبر فروش های يك ميليون و بالای يك ميليون راهی
سینما می شوند .

تهیه کننده واقعی از بین می رود .



آنچه بوجود خواهد آمد (آشکارا) کمپانیهای فیلمسازی خواهد بود که کار سینما را
در انحصار خود درمی آورند .

اتحادیه تهیه کنندگان اسمی بیش نخواهد بود . آنها که تهیه کننده بوده اند در این
دستگاه ها بعنوان مدیران و مسئولان تولید بکارگمارده خواهند شد و همین ها بجنبه منافع
با هنرپیشه ها و کارگردانها خواهند پرداخت .

وضع آینده از بعضی نظرات خوب است و از بعضی جهات بد . تاریخ سینمای جهان
نشان داده است که این کمپانی ها بکار تولید فیلم رونق خواهند بخشید ، و در عین حال سینمای
واقعی در دل این کمپانی ها غروب خواهد کرد . این کمپانی ها حوصله ریسک و نوآوری
نخواهند داشت . آزادی تولید فیلم فرو خواهد مرد .

۶

سینمای ایران در يك دور تسلسل باطل گرفتار آمده است . البته این ظاهر قضیه

است. در باطن همه ناگواری‌ها معلول مسئله شکل نمایش فیلم هستند، این آب از آنجا گل آلود شده است. با دستکاری در آن، مشکل حل می‌شود.

حل مشکل را باید در این جستجو کرد که صاحب سینما نتواند محظورات را به تهیه کننده دیکته کند. این نخستین قدم است. تهیه کننده اگر در کار دستش باز باشد محتاج برآوردن خواست‌های صاحب سینما نخواهد بود. این بی‌نیازی را فقط اقدام دولت می‌تواند پیش آورد و صنعت شناختن تولید فیلم در ایران و امکان دادن به اعطای وام در تهیه فیلم - و اختیار در عقد قراردادهای نمایش بعنوان وثیقه وام و برداشت مبلغ وام با بهره عادلانه از اولین فروش فیلم.

چنین اقدامی یکباره کوهی از مشکلات را از دوش تهیه کننده بر خواهد داشت. در عین حال امکان کنترلی بوجود خواهد آمد نسبت به کیفیت آثاری که از وام استفاده می‌کنند. امکان ریسک کردن و نوآوری نیز بالا خواهد رفت.

در عین حال سینما اگر صنعت شناخته شود از بسیاری معافیت‌ها و امکانات اقتصادی برخوردار خواهد شد که همه آن‌ها کمک مهمی به تهیه کننده است.



قدم بعدی را نیز دولت می‌تواند بردارد، یعنی اگر قدم اول را برداشت دومی حتمی است یعنی دولت با قدم اول خودش در جبهه تهیه کننده‌ها قرار می‌گیرد و آنوقت درد رابطه ناعادلانه صاحب سینما و تهیه کننده را درك خواهد کرد و خواهد دید که طرف با ایجاد يك ساختمان و نشستن راحت در گیشه چگونه در جان و مال تهیه کننده شريك است. در این صورت برداشتن قدم بعدی حتمی است، دخالت در رابطه تهیه کننده و نمایش دهنده!

در کجای دنیا حد اقل سهم صاحب سینما از فروش يك فیلم ۵۰٪ است، اگر صاحب سینما بجای ساختن سینما با همان پول آپارتمان ساخته بود مگر در ماه چقدر درآمد داشت؟ در کجای دنیا مالیات بر درآمد سینما و مالیات بر بازگشت سرمایه تهیه کننده يك اندازه است؟ در کجای دنیا صاحب فیلمی باید یکسال صبر کند تا صاحب سینمایی هوس کند و اراده کند تا فیلمش را در تعطیلات مذهبی، در روزهای سرد و بارانی زمستان، در روزهای آخر سال که کسی به سینما نمی‌رود و در هفته‌های اواسط تابستان به اصطلاح خودشان بطور دلائی، نمایش دهد؟ در کجای دنیا صاحب سینمایی که تهیه کننده است حق دارد برای فیلم‌های خودش در ترتیب نمایش اولویت قابل شود؟ و از این سئوال‌ها بسیار است.



فستیوال خوب است . جایزه نقدی و شرافتی و امانتی و غیره خوب است اما این درد تهیه کننده را در زندان دوا نمی کند . بازار جهانی هم تنها بروی آن کمپانی ها که خواهند آمد باز خواهد شد ، برای محصولاتی نه مثل « گاو » و « پستیچی » . بلکه برای فیلم هایی مثل آثار آقای دینو و لارنتیس . . . شک نکنید ، اگر کردن فرازانی در سینمای ایران داشته باشیم آمریکا و اروپا جذبشان خواهد کرد . فرار مغزها اینجا هم جلوه گر خواهد شد .

دولت باید کاربرتر از این باشد که هست . آنها بر سر کارند ، باید بادردها و مسایل بیشتر آشنا باشند ، باید راه حل ها را پیدا کنند و به عمل درآورند . جشن و فستیوال خوبست ، اما مبادا که اشتغال به آن ایشان را از وظایف اصلی و واقعی خود فارغ کند .

همه خواستار سینمای خوب هستیم ، اما تهیه کننده آزاد فیلم اگر نباشد ، خوب مفهوم نخواهد داشت . . .